اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و سی و هفتم)

مذهب عشق (۱)

۱. سوالی که معمولا در مورد عشق مطرح میشود این است که آیا وجود یک عاشق پر از عشق و کینه و حسادت هست؟چه جوری این دو چیز متضاد در یک جا جمع می شوند؟

برای فهم این موضوع، بهتر است که این مورد را خیلی جدی بگیریم و آن را قرآنی و موشکافانه تر بررسی کنیم. معنای عشق، جذب شدگی شدید است، طوری که منطق و احساس خدادادی را از کار می اندازد و یا کمرنگ میکند؛ تا آن حد که هضم معنویت‌های صحیح را برای انسان غیر ممکن می‌کند و در نهایت به هیچی و پوچی منجر می‌شود. عشق یک معنویت فیک است که مثل یک ویروس و زالو در لایه معنوی انسان جا خوش میکند و جای معنویت واقعی را می گیرد. جهت جلوگیری از تکرار مطالب قبلی، لطفا قبل از مطالعه ، مقاله اولی در مورد عشق و همچنین این مقاله را

مطالعه کنید. کلمه عشق ریشه سانسکریتی دارد و بعدا وارد زبانهای دیگر مثل عربی و زبانهای آریایی شد. زبان عبری و عربی هر دو یک ریشه دارند و تقریبا شبیه هم هستند، اما کلمه عشق در زبان عبری وجود ندارد. دلیل این اتفاق آن است که از آنجا که بیشتر پیامبران عبری زبان بوده اند؛ تلاش مستمر و مقاومت آنان باعث شد که کلمه شیطانی عشق نتواند وارد زبان عبری شود. اما این لغت از طریق اشعار با قدرت زیاد وارد زبانهای دیگر (از جمله عربی و فارسی) شد و کسی نتوانست جلودارش شود. در حالی که عشق یک کلمه بسیار پر کاربرد در اشعار و محاوره مردم است، اما خدای مهربان در کتاب آسمانی قرآن از این کلمه خطرناک حتی یکبار هم استفاده نکرده است. آنطور که از حال و هوای طرفداران عشق، فهمیده میشود؛ هر مطلب و سخنی در زندگی آنان با کلمه عشق همراه است. اما آیا جای تعجب نیست که این کلمه حتی یکبار در قرآن استفاده نشده است. بعضی از کلمات قرآن اصالتا ریشه غیر عربی دارند و خدای حکیم از این کلمات غیر عربی در قرآن به وفور استفاده فرموده است. مثلا مهمترین کلمه قرآن یعنی دین، ریشه اوستایی و ایرانی دارد ولی خدا از آن به فراوانی در قرآن استفاده فرموده است. اما اگر عشق کلمه و مفهوم خوبی در آن بود، خدا در کتاب آسمانیش حداقل یکبار از آن استفاده می کرد. عشق مفهومی فراتر از دوست داشتن است و به زبان ساده، برای یک ارتباط ناهمگون و افراطی گفته میشود.

۲. عشق دین ابلیس است

در اصل کلمه عشق بیانگر دین و فلسفه ابلیس بود. شیطان می‌خواهد معنویت انسان‌ها را از بین ببرد و یا از کار بیندازد. عشق از یک خیال پردازی شروع میشود. کسی که عاشق است از آنجا که وارد یک خیال پردازی شده است، مجبور است که صفات تقلبی و خیالی به معشوق بدهد و در نتیجه معشوق را آنطوری که نیست و نبوده است تعریف کند. به همین خاطر اولین صفت ناشی از عشق، دروغ است. او با نسبت دادن صفات دروغین و خیالی به معشوق، اختیار را از معشوق سلب می‌کند و معشوق را آنطور که خود میخواهد باز تعریف میکند. با اینکار معشوق وارد شور و شیدایی می‌شود و به این طریق معشوق را هم به درد خود مبتلا می‌کند و هر دو دچار یک بیماری می‌شوند. عشق برای شیاطین یک دین است ولی برای انسان یک بیماری روانی است. کسانی بوده اند که عاشق و معشوق بوده اند. با آنکه معشوق تمایلی به وصلت نداشت، ولی عاشق ول کن نبود و در نهایت هیچکدام هیچوقت موفق به ازدواج نشدند. با آنکه معشوق علاقه ای به این وصلت نداشته است؛ ولی نه عاشق و نه معشوق هیچکدام نتوانستند تا آخر عمر خود حتی با افراد دیگری ازدواج کنند و به این طریق هر دو به یک درد و بیماری مشترک دچار شده بودند. عشق آنقدر خطرناک است که حتی معشوق بی خبر و ناراضی به آن وصلت را هم طلسم میکند. عاشق آویزان درگاه معشوق میشود و مثل آتش به جان معشوق می افتد. شعرا خیلی از عشق حرف میزنند و این کلمه به وفور در کلامشان یافت میشود. آنها از شراره ای حرف میزنند که به

جانشان افتاده است و این نشان میدهد که عشق شراره و از جنس آتش است. آتشی که قابل دیدن نیست و از ماهیت شیاطین است. این را از نظر علمی هم میتوان اثبات کرد. تغییرات هورمونی بدن در عشق بسیار غیر معمولی است و با حالت نرمال بسیار فرق دارد و همین مساله باعث به هم ریختن توازن هورمونهای بدن میشود و باعث انواع بیماریهای جسمانی میشود. حتی اگر روزی عشق بین دو نفر کم رنگ شود، از آنجا که فرد به سطح خاصی از هورمونها عادت کرده است، مجبور است که عاشق یکی دیگر شود و عملا خیانت کند. نتایج دیگر ترویج عشق در یک جامعه: زن ستیز شدن مردان، مرد ستیز شدن زنان، فمنیست گرایی، افزایش عملهای جراحی زیبایی و ... . عشق یک دیوانگی است که به تنهایی از نهاد یک انسان پاک بر نمی خیزد، بلکه محرک اصلی آن شیطان است. دقیقا به همین خاطر با روان انسان سازگار نیست. بعضی ها در تعریف عشق می گویند: عشق یعنی چیزی که نداری را به کسی دهی که آن را نمی خواهد.

۳. گسترش عشق برای شیطان چه فایده ای دارد؟ چرا شیطان تلاش دارد که مفاهیم عشق را میان انسانها رواج دهد؟

شیطان با گسترش عشق؛ پیامش را به انسانها میرساند و آن را منتشر میکند. فردی عاشق شد و همین عشق باعث شد که یک کتاب شعر قطور بنویسد. این کتاب شعر مملو است از تضادها و پارادکسها. کسی از شعر ایراد نمی گیرد، زیرا وجود تضادها

و پارادکسها در آن عادی است و همین نکته، هدف شیطان را برآورده میکند. مفهوم عشق، فرآیند تولید وحی شیاطین است. کسی که بخواهد مدیوم شود و بخواهد یک نوع دیوانگی از دنیای شیاطین را در دنیای انسانها به نمایش بگذارد، باید حالت عشق را تجربه کند. کسی که عاشق است، حتی اگر به معشوق هم بگوید "خدا"؛ کسی او را نقد نمی کند؛ زیرا میگویند که بیچاره طفلکی عاشق شده! شعرا در شعرهایشان، معشوق را معبود، بت، قبله معرفی میکنند و این کفر بزرگ، عادی سازی شده است.

۴. عشق پل ارتباطی بین دنیای شیطان و دنیای انسان است

در واقع عشق ماهیت اصلی فلسفه شیطان است و پل ارتباطی بین شیطان و انسان است. عشق همیشه انسانها را برای شیطان آنلاین نگه میدارد. هدف عشق، خود عشق است که به معنای آنلاین بودن انسان برای شیاطین است. عشق میخواهد مفهوم ارتباط بین افراد و ماهیت زنان و مردان را جور دیگری تعریف کند و آن را خیالی کند و این خودش تغییر در خلقت خدادادی است. به زبان دیگر عشق یک کانورتر و دیکشنری متفاوت است که معانی را طور دیگری بیان میدارد و به عبارت دیگر مترجم و پل بین دنیای انسانها و دنیای خیالی مهندسی شده توسط اجنه و شیاطین است. شروع و پایان عشق دست آدمی نیست و این برخلاف مودت و رحمت است که در کنترل انسان است.

۵. عشق یک مذهب است

بیشتر شعرا از ابلیس به عنوان فرشته ای که به جرم عاشقی شیطان شد، نام می برند و او را در این راه می ستایند. حلاج، مولوی، عطار و بسیاری از شعرای دیگر، عشق را به عنوان مذهب خود برگزیده بودند. مذهب عشق با دینی که خدا ارائه داده است، کاملا فرق میکند و معنای کاملا متضادی دارند. مذهب عشق یعنی آویزان شدن به درگاه معشوق؛ و در این معنا رضایت و ماهیت معشوق هیچ اهمیتی ندارد و بلکه معشوق مجبور است که خود را آنطوری که عاشق می گوید بنمایاند و رضایت دهد. شیطان عشق را انتخاب کرد زیرا میخواست هر جوری هست جایگاه خدایی پیدا کند. در کتاب تورات هم، شیطان هدف اصلی خود را جای گرفتن در مقام خدا اعلام میکند:

تو، لوسیفر (شیطان)، در دل خود گفتی: "من به آسمان ها خواهم رفت. تخت خود را برپا خواهم کرد. بر فراز ستارگان خدا. من روی صندلی خود خواهم نشست. در کوه جماعت، در فرورفتگی های شمال. من تخت خود را برپا خواهم کرد. بر فراز ابرها بالا برو، من مانند حق تعالی خواهم بود!» اشعیا ۱۳:۱۴-۱۵

شیطان برای دستیابی به این هدف، از گسترش مذهب عشق استفاده میکند. عشق فقط در زمینه روابط زناشویی نیست و بلکه در همه زمینه ها مطرح است. حتی در زمینه عبادت. شیطان مذهب عشق را به انسان پیشنهاد میدهد. روشی که به ظاهر فریبنده و زیباست اما درباطن چیز دیگری است. شعرا که بیشترشان مجذوب این

مذهب شیطانی شده اند، میخواهند شیطان وار زندگی کنند و به این طریق آنان ناخواسته و یا خواسته عاشق شیطان و روش و مسلک او شده اند.

۶. آنچه که مردم را در بعضی صفحات شبکه های اجتماعی جذب میکند، جملاتی است از این مذهب شیطانی به اسم مذهب عشق

اکنون هم عرفانهای جدیدی بوجود آمده اند که همگی میخواهند این مذهب را ترویج کنند. اگر به نوشته های داخل بعضی کانالهای اینستاگرام نگاه کنید، متوجه این موضوع خواهید شد که همگی از عشق، جذب شدگی و ... حرف میزنند. بطور مثال چند جمله از این مدعیان:

- چند تکنیک برای دیوانه کردن و جذب دیگران!
- جذب دیگران در چند حرکت!
- اگر میخواهی هر کسی را عاشق خودت کنید، این کلیپ را ببین!
- رازی که میتوانی بوسیله آن دیگران را دیوانه خود کنید و این راز را کسی به شما نمی گوید و سالهاست که از شما مخفی نگه میدارند!
- ده قانون جذب!
- کلیپی که زندگی شما را زیر و رو میکند و موفقیت را برای شما می آورد!

- **و هزاران جمله بی سر و ته دیگر ...**

آنچه که در این کلیپها مشاهده می کنید، همان مساله عشق و جذب شدگی است که افراد میخواهند بطرز میانبر و جادویی و با هر وسیله و هر قیمتی به یک چیزی برسند.

۷. معشوق هم همان مذهب عشق را انتخاب میکند

توجه شود که در مساله عشق، فقط عاشق نیست که راه را اشتباهی میرود، بلکه معشوق هم فراتر از عاشق، دیوانگی میکند. یک معشوق در یوتیوب اینطوری میگفت:

اونی که بخوادت، اگر شیطان هم باشی، ازت یک فرشته درست میکنه، تا نگهت دارد
اما اونی که نخوادت ، اگر فرشته هم باشی، ازت یک شیطان درست میکند تا ازت جداشود.

در معنی دو جمله بالایی این نکته نهفته است که روش بدست آوردن معشوق و رسیدن به آن، از هر وسیله و دروغی استفاده میشود. برای معشوق، روش بدست آوردن آن مهم نیست و بلکه مهم این است که عاشق دل او را بدست آورد و رضایت او را کسب کندا!

در مسائل زناشویی هم عاشق رگ حیات خود را به موجودیت معشوق ربط میدهد. این که تمام وجود خویش را به یکی دیگر ربط دهید و نیازهای خود را در وجود فرد دیگری ببینید، عین ناشکری و ناسپاسی است. عشق انسانها را ناشکر و ناسپاس پرورش میدهد و زندگی حیوانی به انسانها می بخشد و معنویت واقعی را از آنها می گیرد و فلسفه عشق را جای معنویت به آنها قالب میکند.

۸. لامذهب

شعرا، عشق را لامذهب (بی مذهب) عنوان میدارند. ولی در اصل، عشق بی مذهب نیست و بلکه عشق خودش یک مذهب و دین جداگانه است. اگر چه آنان می گویند که عشق دین و مذهب نمی شناسد؛ البته در این مورد راست میگویند ، زیرا عشق خودش یک مذهب و دین جداگانه است که با دین خدا در یک اقلیم نمی گنجد. اختراع مذهب عشق، بخاطر پوشاندن دین خداست. دین راه و روش زندگی است. وقتی عشق را انتخاب کنید، یعنی عشق را به عنوان مذهب انتخاب کرده ای و دیگر راه و روش زندگی متفاوت خواهد بود. هدف نهایی عشق جایگزینی با دین خدا و یا کنار زدن آن است. افراد با انتخاب عشق، به عنوان سبک و استایل زندگی، دین خدا را کنار میزنند و این یک نوع کفر است. رابطه عاشق و معشوق یک رابطه شخصی و دلبخواهی است که دیگر افراد پایبند دستورات خدای رحمان نیستند و در نتیجه هر

امر خلافی ممکن است بین آنان رخ دهد. به قول معروف؛ اعمال عاشقی طبق هوی و هوس است و قاعده و قانون مشخصی ندارد.

۹. عشق و نفرت دو روی یک سکه اند

اما اگر حتی در عشق وصلت صورت گیرد، وصلتی لرزان خواهد بود، طوریکه اگر یکی از طرفین زیر این رابطه بزند دیگری تاب و تحمل این فراق را ندارد و ممکن است که دچار جنایت و یا خیانت و حتی قتل هم بشود. به همین خاطر است که عشق و نفرت دو روی یک سکه اند. عشق یک بستر مناسب برای بروز صفات زشت همچون تنفر، کینه، خیانت، جنایت، خودخواهی و خودپرستی است؛ در واقع عشق بستر پرورش و تکمیل تمام این صفات زشت است. عشق در ظاهر مثل یک کارگاه تولید قارچ سمی است که ناگهانی و به یکباره قارچهای سمی زیادی سبز میشوند و همه چیز خراب میشود. به همین خاطر است که میگوییم عشق و نفرت قابل تبدیل به یکدیگر هستند و در اصل دو روی یک سکه اند. از آنجا که عشق معنویت واقعی را در ذهن آدمی متوقف می‌کند، انسان را آسیب پذیر می‌کند و روان او در خطر می‌افتد. مثل فردی که گلبولهای محافظ بدنش به صفر رسیده باشد. عشق رابطه ای سست و تار عنکبوتی است که به سادگی فرو می ریزد و عمیق ترین کینه ها و دشمنی ها از عشق بوجود میاید که به هیچ آتشی خاموش نمی شوند. زیرا آتش عشق، از جنس آتش شیاطین است که کنترل آن دست انسان نیست و بلکه دست یک موجود

بیگانه است؛ بنابراین خاموش کردن آن هم دست انسان نیست. به همین دلیل کسانی که خود را گرفتار عشق میکنند، خیلی به سختی می توانند خود را از آن حالت نجات دهند.

۱۰. عشق کور است

نیچه می‌گوید که عشق کور است و واقعیت‌ها را نمی‌بیند. زن و شوهرهایی هستند در ظاهر عاشق همدیگر هستند ولی همدیگر را ملعبه دست خود کرده‌اند؛ زیرا آنها نمی‌خواهند واقعیت‌های یکدیگر را ببینند و بدانند. آنها همدیگر را آنطوری می بینند که خود میخواهند و در این باره مدتها خیالبافی کرده اند. زن و شوهرهایی هستند که با رابطه عشق وارد زندگی همدیگر شدند ولی حالا دست و پای همدیگر را بسته اند.

افراد دنبال ارضای تخیلات خود در دنیای واقعی روی یک موش آزمایشگاهی به اسم عاشق و یا معشوق هستند. عشق و نفرت دو روی یک سکه‌اند، زیرا جهالت (و یا خود را به جهالت زدن) در آن حکمفرماست. یک کودک چاقو می‌خواهد، اما مادرش به او چاقو نمی‌دهد. بچه گریه می‌کند و ممکن است در آن لحظه از مادرش بدش بیاید. در این حالت کودک از مادرش که دوستش دارد متنفر می‌شود و عشق و تنفر با هم قرین میشوند. این نوع عشق و تنفر همزمان به خاطر عدم رشد معنوی بچه است. بچه پشت پرده واقعیت‌ها را نمی‌فهمد وگرنه این چنین احساسی برای خود انتخاب

نمی کرد. در هر عشق و نفرتی، یک نوع جهالت و نادانی برقرار است، زیرا عاشق ، معشوق را آنطوری که خیال پردازی کرده است می بیند؛ نه آنطور که واقعا وجود دارد. حتی اگر معشوق را آنطوری که هست دید، باز رابطه عاشقانه غلط است که دلیل آن در ادامه توضیح داده میشود.

۱۱. رابطه عاشقانه در هر حالتی غلط است

رابطه عاشقانه در هر حالتی غلط است، زیرا باعث خشکیده شدن معنویت میشود و در ذهن افراد جایگزین معنویت میشود. خدای مهربان بجای آن مودت و رحمت را در قرآن پیشنهاد داده است که مبتنی بر احترام متقابل است که به معنای آرام گرفتن در کنار همدیگر است و نه آویزان شدن به همدیگر.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

و باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم بافکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است.

مردم عشق و دوست داشتن را یکی میدانند و همین برداشت غلط، آنان را به مسیر غلطی سوق داده است. با یک مثال فرق عشق و دوست داشتن بیان میشود. والدین به بچه هایشان رحم می کنند و آنان را دوست دارند. به همین خاطر آنان را نصیحت میکنند و به آنان امر و نهی میکنند. اما بچه ها این کارها را احمقانه میدانند و آن را سلب آزادی خود بحساب می آورند. اما اگر والدین به بچه عشق بورزند، بخاطر ناراحت نکردن و ناراضی نکردن بچه ها و از دست ندادن تسلط بر بچه ها؛ بچه هایشان را هیچ نصیحتی نمی کنند و بچه را از نظر معنوی رها میکنند. این مثال خیلی خوب فرق بین عشق و مودت و رحمت را بیان میکند. خیلی از والدین، فرزندانشان را نصیحت نمی کنند و معنویت را به آنها یاد نمی دهند، فقط به این خاطر که رابطه عاشقانه ای که بین آنان برقرار است، به هم نخورد. حتی این مورد برعکسش هم صادق است. وظیفه افراد این است که فرزندان و همسرشان را راهنمایی کنند، اگر چه تلخ باشد و رابطه بین آنان رو به تلخی و سردی بگراید. سردی و تلخی خودش درمان است (مراجعه شود به مقاله درمان بیماری ایوب). مریضی عشق را باید با سردی و تلخی درمان کرد. اصلا عشق با زندگی عادی انسان ناسازگار است. زن و مرد هیچکدام کامل نیستند و پر هستند از ایرادهای گوناگون و همین خصوصیت، رابطه عشق که یک رابطه کمالگرا و خیالی است، را به هم میریزد و عملا غیر ممکن میسازد.

۱۲. عشق های از نوع دیگر

خدای بزرگ و مهربان بنده هایش را بدون عیب درست نکرده است. هرکدام از انسانها حتما عیبهایی دارند. هیچ انسانی کامل نیست. اکنون یک رابطه عشق از نوع دیگری در جامعه بوجود آمده است که مثلا بیشتر مردم هدفشان از ازدواج این است که همسر را به خانواده و سایر فامیل نشان دهند تا که همه ببینند چه عروس خوشگل و یا داماد پولداری جور کرده اند. این روابط مزخرف آنچنان سنگین است که ازدواج را به یک بار خیلی سنگین تبدیل میکند. در حالی که ازدواج یک باری باید بردارد. این هم یک نوع عشق است. اما اینبار عشق به موقعیت و شخصیتهای کاذب اجتماعی.

۱۳. عشق در روان آدمی تضاد می آفریند

فرد یکی را کامل می‌بیند و در نتیجه عاشق او می‌شود. اما وقتی نزدیک او شد، متوجه تفاوت معشوق با خیالات اولیه خود میشود و در نتیجه به نفرت تبدیل می‌شود و این تضاد به یک شکست برای او تبدیل میشود. در رابطه عشق، افراد برای خود تضاد میسازند. ریشه عشق و نفرت هر دو تکبر است فقط با این تفاوت که عشق با پنبه سر می‌برد و تنفر با چاقو.

یا اینکه معشوق، با انواع کیدها و حیله ها عاشق را جذب میکند و در نهایت عاشق را به خود نزدیک می کند. اما همین که عاشق خیلی نزدیک او شود، از ترس اینکه ایرادات و حیله های او رو نشود، نفرت پراکنی میکند تا که عاشق را کمی از خود

دورتر کند. به این طریق عشق و نفرت یک نوع جذب و دفع و جنگ و گریز و تضاد همزمان هستند که ماهیت هر دو یکی است. عشق و نفرت یکی هستند، زیرا هر دو در یک فاز مشترک فرکانسی احساسات هستند. در قرآن به این حالت میگویند مسّ. در قرآن این کلمه در مورد شیطان هم استفاده شده است.

انَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾
در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه ای (لمسی) از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند (۲۰۱)

طرز برخورد شیطان با انسان، اینطوری است که انسان را از نظر احساسی و عقلی و حتی بعضی مواقع جسمی مسّ (لمس) میکند و یا هک میکند. حتی انسان ها هم میتوانند همدیگر را مسّ و هک کنند. آنان در این حالت به عمیق ترین احساسات و گزاره های همدیگر پی می برند و میتوانند همدیگر را بند کنند. وقتی عاشق، به عمیقترین احساسات و عمیقترین نقطه عقلی و حسی (هسته روانی انسان) معشوق پی برد، به دروغگویی و بزرگنمایی معشوق پی می برد و معشوق جهت جلوگیری از این موضوع، تنفر را انتخاب میکند تا که عاشق از هسته روانی او دور شود. به این طریق عشق براحتی به نفرت تبدیل میشود وحتی برعکسش هم ممکن است. خدا بارها در

قرآن می فرماید که انسان ضعیف خلق شده است و این یعنی نباید به هیچ انسانی اتکا کرد.

رابطه عاشقانه در هر حالتی غلط است، زیرا کسانی که عاشق می‌شوند، آنها در مرحله اول عاشق خودشانند و این نوع خودخواهی باعث می‌شود که دیگران را آنطوری ببینند که خودشان می‌خواهند و این یک نوع خودخواهیست. در عشق، افراد طرف مقابل را بزرگ می‌کنند و صفات دروغین و غیر واقعی به او نسبت می‌دهند. اما در تنفر افراد خود را بزرگ می‌کنند و به این طریق عشق و نفرت، هر دو یکی هستند و فقط صورت عوض می‌کنند وگرنه منشا و ریشه مشترکی دارند.

عشق	**تنفر**
بزرگنمایی معشوق	**بزرگنمایی خود**
نسبت دادن صفات غیر واقعی به معشوق	**نسبت دادن صفات غیر واقعی به خود**
خیال پردازی در مورد معشوق	**خیالپردازی در مورد خود**
آویزان شدن به معشوق	**آویزان شدن به خود**
تکبر در مورد معشوق	**تکبر در مورد خود**
معشوق را آنطوری دیدن که خود خیال میکند	**خود را آنطوری دیدن که خود خیال میکند**

ریشه هر دو تکبر و خودخواهی و غرور است

۱۴. عشق پکیجی است که تمام صفات بد را در نهاد و نهان خود دارد.

بعضی زنان، مردان عاشق را دوست ندارند و در بیشتر مواقع از ترس با مردان عاشق ازدواج می‌کنند وگرنه هیچ علاقه‌ای بینشان نیست. اصلاً عشق باید صفات تنفر، ترس، وحشت، طمع، آزار و اذیت را در خود داشته باشد وگرنه به نتیجه نمی‌رسد. شیطان با گسترش پکیج عشق، در پی پراکندن این صفات شیطانی بین مردم است. مثل نامه ای که داخل پاکت مقداری سم هم قرار داده شده است.

مولوی در کتاب شیطانی اش می‌گوید که دنیا آشتی اضداد است. منظورش همین ترکیب عشق و تنفر است. عشق و تنفر در ظاهر متضادند ولی در اصل یکی هستند. این صفات خیلی راحت به هم تبدیل می‌شوند. جبهه خیر و شرّ از هم جدایند و هیچوقت با هم آشتی نخواهند کرد. تفکرات شعرا، کفر آمیز است و غیر عقلانی.

یک فرد از شما چیزی می‌خواهد، و شما به مقدار توان به او کمک می کنید. اما اگر همین فرد به شما بچسبد و بخواهد با باج‌گیری و گروگانگیری از شما چیزی بستاند؛ در این صورت او یک سوء استفاده‌گر و عاشق است. هیتلر هم یک عاشق بود اما زنش به خاطر ترس و نفرت به معشوقیت هیتلر تن داده بود و گرنه هیچ آدم عاقلی علاقه ای به ازدواج با یک جنایتکار ندارد. در هندوستان که مهد مفاهیم عشق است؛

بعضی قبایل، وقتی که مرد بمیرد، زنش را هم با او چال می‌کنند و یا با او می‌سوزانند. عشق یک نوع خودخواهی است. منبع عشق و تنفر در هر دو شیطان است.

۱۵. عشق عقل و احساس را آتش میزند

عشق در لایه‌های عقل و احساس آدمی آتش به پا می‌کند و دیگر فرد حتی استدلال‌های ساده و بدیهی را هم نمی‌پذیرد. همین یک دلیل برای بطلان رابطه عاشقانه کافیست. عشق در نهایت به دشمنی و نفرت منتهی می‌شود و خیلی ساده می‌توان نتیجه گرفت که عشق یک بیماری مسریست که بسیار از سرطان خطرناک‌تر است. در عشق حتی اگر دو طرف هم راضی باشند، باز خطرناک است زیرا عشق در هر حالت عقل و احساس انسان را از کار میاندازد. وقتی عقل و احساس انسان خاموش شود، دیگر سیستم ایمنی روان انسان بی محافظ است و هر فکری و هر ایده ای میتواند در آن راه یابد. مثل جسمی که گلبولهای محافظش به صفر رسید است. خیلی از رابطه های عاشقانه بعد از افشا و شکست، منجر به قتل و جنایت شد. بیشتر حاکمان عاشق در طول تاریخ با مرگ خود، دستور به کشتن معشوق بعد از مرگ خود را دادند.

۱۶. عشق ربطی به دوست داشتن ندارد

عشق اصلا ربطی به دوست داشتن ندارد و یک رابطه خیالی است که پر از خودخواهی و خودستایی و خود پرستی است. همین کلمه دوست داشتن افراد را در معنای کلمه عشق فریب داده است. اگر بیشتر کند و کاو کنیم می فهمیم که عشق مخالف دوست داشتن است. به نظر شما ، کسی به شما بگوید "خدای من و بت من "**، آیا او واقعا شما را دوست دارد؟ خیر. زیرا او با این ایده خیلی خطرناک و سمی به شما نزدیک و نزدیکتر میشود و در نهایت شما را هک و به بیماری و ویروس خود دچار میکند. این همان نصیحت شیطان بود که بوسیله آن کلمات، آدم و حوا را فریب داد. با یک کلمه که ظاهرا معنای دوستی دارد ولی در نهان، سلطه گری، آویزان شدن، تکبر، فریب را در خود حمل میکند. زنان با اخذ رابطه عاشقانه، میخواهند مرد را شیفته خود کنند تا حدی که مرد، زن را پرستش کند. مردان هم دوست دارند که زنی انتخاب کنند که دلشان را کامل ببرد تا حد پرستش. این رابطه غلط ، ماهیت واقعی عشق است. در این رابطه، زن و مرد تا وقتی که به مرحله پرستش نرسند، عشق را از همدیگر قبول نمی کنند و حتی اگر روزی به مرحله پرستش هم برسند؛ آن موقع روی دیگر عشق که نفرت است رو میشود. این همان رویه شیطان بود که شیطان از در دوستی به انسان نزدیک شد و وقتی انسان را به پایان گمراهی رساند، آن موقع ولش کرد و زیر همه چیز زد.**

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

چون حکایت شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون [وی] کافر شد گفت من از تو بیزارم زیرا من از خدا پروردگار جهانیان می ترسم (۱۶)

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش جاوید می مانند و سزای ستمگران این است (۱۷)

۱۷. عشق ماهیت کلمات را عوض میکند

شیطان با حربه عشق، آتشی در معنویت افراد می‌اندازد؛ بعد از آن هر مشکلی ممکن است پیش آید و آدم‌ها از نظر معنوی بی‌دفاع می‌شوند. زیرا آتش عشق، ماهیت عقل و احساس و معنویت را عوض می‌کند. به همین خاطر اگر معشوق خواسته عاشق را قبول نکند، عاشق تصمیمات خطرناک برای معشوق می گیرد. کلمه مُخْتَالٍ **در عربی به معنای خیالپرداز خودپسند است.**

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد (۲۳)

مُخْتَالٍ فَخُورٍ **یعنی خودشیفته. کسی که واقعیت‌ها را قبول ندارد و بلکه می‌خواهد واقعیت را طبق خیال خود تعریف کند و به این طریق در خلقت خدادادی دستکاری می‌کند.**

۱۸. همجنسگرایی

عاشق و معشوق دو فرد جداگانه هستند. اما عاشق میخواهد با معشوق یکی شود و به این طریق یکی شدن با معشوق را راه حل از بین بردن تضادهای معنویش می بیند.

کسانی که هم جنس گرایند، در مرحله اول عاشق خودشان میشوند. زیرا همجنسگرایی هم نوعی خودشیفتگی است. زیرا در اصل عاشق شدن یعنی جذب ساخته ذهنی خود شدن و این یعنی عاشق خود شدن. در واقع افراد عاشق خودشانند و به این خاطر است که عشق یک نوع همجنس‌گرایی و خودجنس‌گرایی ذهنی هم است.

بالاخره روزی عشق و نفرت به هم تبدیل میشوند، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. بدون شک عشق و نفرت یکی هستند، اما عشق همان نفرت زینت داده شده است. نفرت بریدن سر با چاقوست و عشق بریدن سر با پنبه است.

۱۹. عشق مذهبی

کلمه عشق فقط مربوط به ازدواج و مسائل زن و مرد نیست و بلکه این کلمه مربوط به عقاید مذهبی هم هست. تمام بت پرستی های تاریخ از عشق به بزرگان مذهبی ایجاد شده اند. بت پرستی یک رابطه عاشقانه با بزرگان مذهبی بوده است که به مرور زمان، افراد آن را به خود نزدیک و نزدیکتر کردند و ماهیت بزرگان مذهبی را عوض کردند و در نهایت مجسمه و تمثال و یا نمادشان را درست کردند و بعدا با خود حمل کردند. آنان بخاطر روابط عاشقانه، شروع کردند به داستانسرایی و افسانه سرایی راحع به بزرگان مذهبی خود. به همین خاطر بت پرستان متوجه واقعیتها و اشکال رابطه خود نمی شوند و آنها در بدو امر، رابطه عاشقانه با بزرگان مذهبی خود را ناصحیح نمی دانند و حتی به شدت از آن دفاع میکنند. مفهوم عشق غلط انداز است و خیلی ها را در تاریخ بدبخت کرده است.

برای ایجاد عشق نسبت به پیامبران و بزرگان مذهبی کافی است که خصوصیاتی را به آنان نسبت دهید که در دنیای واقعی، این خصوصیت در آنان وجود خارجی ندارد و نداشته است. مردم صفاتی را به بزرگان مذهبی نسبت میدهند که در آنان نیست و روی این صفات دروغین پافشاری میکنند و آویزان آنان میشوند و در نهایت روی این صفات من در آوردی خیالبافی و داستان سرایی میکنند. به این می گویند غلو کردن. **غلو کردن مقدمه بت سازی است.**

هر کس را از جایگاه خود خارج کنید و صفات خیالی به او نسبت دهید؛ یعنی رابطه عشق با او بستن. متاسفانه بسیاری از مسلمانان، صفاتی را به پیامبر محمد و سایر بزرگان دین نسبت میدهند که در عمل و واقعیت اینطوری نبوده است و این یعنی رابطه عشق ایجاد کردن و بسیار زشت و ناپسند است و این حالت یک نوع رابطه شرک و بت پرستی است. حدیث وجود دارد که میگوید پیامبر محمد سایه نداشت!، نیروی جنسی پیامبر به اندازه سی مرد بوده است!، پیامبر غیب میدانست!، جهان و تمام موجودات داخل آن بخاطر پیامبر محمد خلق شده اند!، درخت با پیامبر محمد سخن گفت! و ده ها عقاید دیگر که بطلان اینها نیازی به دلیل ندارد. تمام این عقاید غلط بخاطر برقرار شدن رابطه عشق نسبت به بزرگان دینی بوجود آمده است. این رابطه های غلط دین را از بین می برد و راه و روش زندگی را منحرف میکند و ریشه دین را میزند. خدای حکیم این روابط را نادرست میداند و آن را بت پرستی معرفی میکند. هر گونه رابطه عشق نسبت به بزرگان دینی شرک است. مفهوم عشق ماهیت بزرگان مذهبی را عوض میکند و حتی اگر معشوق زنده شود، از کیفیت وصف خود توسط عشاق متعجب میشود.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾

بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریك او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما] (۶۴)

۲۰. صحنه روبرو شدن بزرگان مذهبی با غلو کنندگان در روز حشر

آیات متعددی در قرآن صحنه روبرو شدن بزرگان دینی را با غلو کنندگان در روز حشر به تصویر می کشند. جالب است که در تمام این آیات، کسانی که بت شده اند و شریک خدا قرار داده میشوند، در آن روز شرک مردم را رد میکنند و دشمن همدیگر میشوند. رابطه عشق نسبت به بزرگان دینی در روز حشر به نفرت تبدیل میشود. به همین خاطر عشق و نفرت دو روی سکه اند. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. آیه می فرماید: ***و یاد کن روز حشر را که همه آنان را گرد می آوریم آنگاه به کسانی که شرک ورزیده اند می گوییم شما و شریکانتان بر جای خود باشید پس میان آنها جدایی می افکنیم و شریکان آنان می گویند در حقیقت شما ما را نمی پرستیدید و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است به راستی ما از عبادت شما بی خبر بودیم. آنجاست که هر کسی آنچه را از پیش فرستاده است می آزماید و به سوی خدا مولای حقیقی خود بازگردانیده می شوند و آنچه به دروغ برمی ساخته اند از دستشان به در می رود.***

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آوریم آنگاه به کسانی که شرك ورزیده اند می گوییم شما و شریکانتان بر جای خود باشید پس میان آنها جدایی می افکنیم و شریکان آنان می گویند در حقیقت شما ما را نمی پرستیدید (۲۸)

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾

و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است به راستی ما از عبادت شما بی خبر بودیم (۲۹)

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

آنجاست که هر کسی آنچه را از پیش فرستاده است می آزماید و به سوی خدا مولای حقیقی خود بازگردانیده می شوند و آنچه به دروغ برمی ساخته اند از دستشان به در می رود (۳۰)

این آیات خیلی زیبا می فرمایند که رابطه عاشقانه با بزرگان دینی در نهایت به نفرت و جدایی تبدیل میشود و بزرگان دینی در روز حشر، پیروان منتسب به خود را طرد میکنند و عشق آنان نسبت به خود را یک دروغ بزرگ و افترا و غلو می دانند. بنابراین کسانی که به امید شفاعت، آویزان پیامبران و بزرگان دینی میشوند، کارشان عبث و بیهوده است و این یک رابطه غلط است از نوع عشق که در نهایت به نفرت تبدیل میشود. آیه زیر خیلی زیبا این نفرت را به تصویر میکشد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿۳۰﴾
و پیامبر گفت پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (۳۰)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿۳۱﴾
و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست (۳۱)

و همچنین آیات زیر:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۲۲﴾
و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کنیم آنگاه به کسانی که شرك آورده اند می گوییم کجایند شریکان شما که [آنها را شریك خدا] می پنداشتید (۲۲)

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾
آنگاه عذرشان جز این نیست که می گویند به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرك نبودیم (۲۳)

انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾
ببین چگونه به خود دروغ می گویند و آنچه برمی بافتند از ایشان یاوه شد (۲۴)

رابطه عاشقی با بزرگان دینی در روز حشر، گم میشود و این رابطه قطع میشود. خدا این رابطه را یک دروغ به خودی می نامد(كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ)**.**

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۹۴﴾

و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده اید و شفیعانی را که در [کار] خودتان شریکان [خدا] می پنداشتید با شما نمی بینیم به یقین پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که می پنداشتید از دست شما رفته است (۹۴)

یکی از پیامبران خدا که در مورد او بسیار غلو شده است، عیسی مسیح است که داستان این غلو بسیار در قرآن ذکر شده است. آیه می فرماید که هنگامه محشر خدا می فرماید ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو الهه به جای خدا بپرستید، مسیح میگوید منزهی خدایا، مرا نشاید که چیزی را که حق و درخور من نیست بگویم که اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می دانستی آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

و [ياد كن] هنگامى را كه خدا فرمود اى عيسى پسر مريم آيا تو به مردم گفتى من و مادرم را همچون دو خدا به جاى خدا بپرستيد گفت منزهى تو مرا نزيبد كه [در باره خويشتن] چيزى را كه حق من نيست بگويم اگر آن را گفته بودم قطعا آن را مى دانستى آنچه در نفس من است تو مى دانى و آنچه در ذات توست من نمى دانم چرا كه تو خود داناى رازهاى نهانى (١١۶)

این آیه خیلی زیبا، تمام بافته های مسیحیان را بر باد میدهد. آنچه که مسیحیان در مورد مسیح می گویند با عقاید خود مسیح تضاد دارد و حال آنکه مسیحیان، به مسیح عشق می ورزند و به شدت از رابطه با او می گویند و دفاع میکنند. پس چرا در روز حشر مسیح ضد آنان است؟ زیرا رابطه عشق همین است. رابطه عشق با بزرگان دینی خیلی خطرناک است. زیرا چشمها را کور و گوشها را کر میکند و در نتیجه آن، غلو در مورد بزرگان دینی قابل توجیه میشود. مفهوم عشق ماهیت بزرگان مذهبی را عوض میکند و حتی اگر معشوق زنده شود، از کیفیت وصف خود توسط عشاق متعجب میشود. همانطور که مسیح در آیه فوق، از وصف خود توسط عشاق خبر ندارد و اظهار بی خبری میکند.

۲۱. چرا مسیحیان متوجه اشتباه خود نمی شوند؟

هزاران سال است که به مسیحیان گفته میشود که مسیح پسر خدا نیست، مسیح خدای زمینی نیست و ...؛ اما این جملات برای آنان بی معنی است و در گوششان فرو نمی رود. کسی که عشق در وجودش نفوذ کند، دیگر هیچ حرفی را باور نمی کند، مگر آنکه در راستای عشقش باشد.

آیه قرآنی می فرماید که پیامبر محمد غیب نمی داند و او هم بشری مثل بقیه است. اما کو گوش شنوا. وقتی که نسبتهایی به پیامبران و سایر بزرگان دین داده شود که خود آنها به آن معتقد نبوده اند و با کلام خدا مغایرت دارد. این پوزیشن را غلو میگویند. در طول تاریخ غالیان زیادی بوجود آمده اند. هم اکنون هم آثار غلو در مذاهب اسلامی زیاد است. مثلا خود پیامبر محمد در قرآن میگوید که من بشری مثل شما هستم. من غیب نمی دانم. من فقط از وحی تبعیت میکنم. اما عده ای کاسه از آش داغتر شده، بعد از مرگ پیامبر می آیند و میگویند نه اینطوری نیست و پیامبر همه اینها را داشته است! به همین خاطر خدا، در این گونه موارد که مورد سوء استفاده غالیان قرار می گیرد؛ صراحتا به پیامبر دستور میدهد که خودت از زبان خودت اینها را بگو. خیلی از آیات قرآن با قُلْ **شروع میشوند. یعنی پیامبر تو خودت اینها را بگو با زبان خودت، تا که بلکه در ماهیت تو غلو و اغراق نکنند.**

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

بگو من هم مثل شما بشری هستم و[لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریك نسازد (۱۱۰)

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ **وَلَا أَعْلَمُ** الْغَيْبَ **وَلَا أَقُولُ** لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾

بگو به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است و غیب نیز نمی دانم و به شما نمی گویم که من فرشته ام جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم بگو آیا نابینا و بینا یکسان است آیا تفکر نمی کنید (۵۰)

اینجور آیات قرآن صراحتا ، از زبان پیامبر صحبت میکنند و صراحتا و با زبان ساده عربی، پیامبر را یک بشر عادی و یک فردی که علم غیب نمی داند، معرفی میکنند.

یک سوم مردم دنیا، مسیح را پسر خدا و (حتی در بعضی نظریه ها خود خدا) می دانند و با او رابطه عاشقانه و خیالی دارند؛ اما مسیح در روز حشر کار آنان را رد میکند و چنین ارتباطی را انکار میکند. همین حالا اگر از یک مسیحی بپرسید که آیا مسیح پسر خداست و یا خود خداست و یا پیامبر خداست؟؛ برای آنها جواب هر سه سوال زیاد فرقی ندارد و تقریبا یکسان است و این تناقضهای آشکار و خطرناک فقط در مذهب

عشق امکان پذیر است. براستی عشق، آشتی اضداد است و میخواهد فرقی بین خیر و شرّ قائل نشود.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم [گفته ام] که خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون نفس مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی (۱۱۷)

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

اگر عذابشان کنی آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی (۱۱۸)

چرا برای مسیحیان الفاظ زیر در مذهبشان، فرق چندانی ندارد؟

- **خدا**
- **پسر خدا**
- **خاندان خدا**
- **پیامبر خدا**
- **بنده خدا**

جواب خیلی ساده است. زیرا ماهیت عشق اینطوری است. فرهنگ لغات عشق محدود است و برای اینها فقط یک کلمه دارد و آن هم عشق است. کسی که عاشق است، اصلا به معانی و ماهیت این کلمات فکر نمی کند و کر و کور است و نمی بیند.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعا کافر شده اند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناك خواهد رسید (۷۳)

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷۴﴾

چرا به درگاه خدا توبه نمی کنند و از وی آمرزش نمی خواهند و خدا آمرزنده مهربان است (۷۴)

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۷۵﴾

مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه آیات [خود] را برای آنان توضیح می دهیم سپس ببین چگونه [از حقیقت] دور می افتند (۷۵)

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾

بگو آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می پرستید و حال آنکه خداوند شنوای داناست (۷۶)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ **لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ** غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۷۷﴾

بگو ای اهل کتاب در دین خود بناحق گزافه گویی نکنید و از پی هوسهای گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند نروید (۷۷)

در نهایت خدای حکیم می فرماید که ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ). یعنی در روش زندگی و بینش زندگی خود گزافه گوئی نکنید. عشق دقیقا یعنی غلو. مفهوم غلو در عشق، نهادینه شده است و پکیج عشق مفهوم غلو و افسانه سازی را در خود دارد. توجه شود که وقتی خدا در قرآن اهل الکتاب را نصیحت می فرماید، منظورش مسلمانان هم هست.

۲۲.رابطه عاشقانه با بزرگان دینی، اصلا ربطی به دین خدا ندارد

اگر سه میلیارد نفر به یک رابطه غلط اعتقاد داشته باشند، آن رابطه همچنان یک رابطه غلط است و تعداد معتقدین، در درستی رابطه تاثیری ندارد. گاهی بعضی از مسلمانان پیش خود می گویند که چرا مسیحیان عقیده غلط خود را متوجه نمیشوند. از نظر یک مسلمان، مسیح را پسر خدا دانستن، غلط بودنش اظهر من الشمس است. اما چرا مسیحیان متوجه اشتباه خویش نمیشوند!

زیرا آنان در یک رابطه عاشقانه گیر افتاده اند و در مذهب عشق، عبارات "خدا، پسر خدا، خاندان خدا، پیامبر خدا" مفاهیم تقریبا یکسانی دارند و حتی میتوانند در جای

همدیگر بکار برده شوند. اصلا مفهوم تثلیث در مسیحیت همین است و بدون پکیج عشق قابل اثبات نیست.

آنها نمیتوانند خود را نجات دهند، زیرا در مذهب عشق نسبت به این مفاهیم هیچ احساس خطری نمی شود. رابطه عاشقانه با بزرگان دینی، اصلا ربطی به دین خدا ندارد و این نوع رابطه دینداری نیست و بلکه ضد دین است. عشق رابطه ای ضد دین دارد. عشق یک افسار دور گردن انسان می اندازد ولی در عوض دین خدا میخواهد این افسار را بر دارد.

۲۳.حتی بکارگیری کلمه عشق در مورد خدای رحمان هم مشکل ساز است.

وقتی به عمق معنای کلمه شیطانی عشق پی ببریم، متوجه خواهیم شد که حتی بکارگیری کلمه عشق در مورد خدا هم مشکل ساز است. بعضی عرفا و شعرا که در طول تاریخ در هر بیتی از شعرهایشان از این کلمه ناموزون استفاده میکردند، بعد از مدتی اعلام کردند که عاشق خدایند. تا اینجا شاید بگویید که خوب چه مشکلی هست، عاشق خدا بودن مگر بد است؟ اما بنا بر نظریه عشق، عاشق در نهایت در وجود معشوق ذوب میشود و نظریه فناء فی الله را مطرح کردند. بعد از مدتی به نظریه حلول در خدا رسیدند و کار به جاهای خیلی باریک کشیده شد و عملا کفر خود را آشکار کردند. هر عاشقی دوست دارد که بالاخره روزی معشوق را ببیند. عرفا در این مورد، به مرحله ای از گمراهی رسیدند که اعلام کردند خدا را دیده اند و خدا را کشف کرده و مکاشفه کرده اند و حتی با او عشق بازی هم کرده اند (نعوذ بالله). در نهایت کسی

مثل حلاج اعلام کرد که خدا در وجود او حلول کرده است و وحدت وجود پیدا کرده است و یک سری چرت و پرتهای دیگر که میتوانید در اینترنت مطالعه کنید. مسیحیان هر نظریه چرت و پرتی که به ذهنشان میرسد را در مورد مسیح بیان میدارند. حال آنکه رابطه خدا و مسیح رابطه ای از نوع خدایی و بندگی است و نه چیز دیگری. تمام پیامبران همیشه خود را بنده خدا میدانسته اند و نسبت به او خضوع و خشوع و رکوع داشته اند و همیشه از خدای عالمیان تقاضای بخشش و عفو میکرده اند و هیچوقت مفاهیم چرت و پرتی مثل عشق را در مخیله خویش هم راه نمی دادند.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند] و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می آورد (۱۷۲)

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته اند آنان را به عذابی دردناك دچار می سازد و در برابر خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت (۱۷۳)